

تأملی بر هویت قومی سادات

رضا اکبری*

چکیده: سادات معمولاً با حفظ سیادت خود، جذب اقوام گوناگون شده و نقش مؤثری ایفا نموده‌اند. در سال‌های اخیر قشری از سادات هزاره، به نمایندگی از کل سادات افغانستان، خواستار به رسمیت شناخته شدن قوم سادات گردیدند. برخی از نخبگان مستقل شدن سادات را فرایندی جامعه‌شناختی و طبیعی می‌دانند، که در این لحظه از تاریخ، جامعه سادات برای بقا و رشد خود به آن ضرورت دارد. نویسنده معتقد است ریشه این خواست به متغیرهایی متعددی مرتبط است. احساسات درباره جایگاه متمایز سادات نسبت به هزاره‌ها به‌عنوان میراث حکومت‌های قوم‌گرای افغانستان، رقابت احزاب سیاسی همچون حزب حرکت و وحدت در تولید جریان‌های هزاره‌گرا/سیدگرا به‌مثابه عوامل و محرک تنش، وجود گفتمان قومی نهادینه‌شده در تعاملات بین اقوام، بدبینی بخشی از جامعه هزاره نسبت به سادات که موجب واکنش متقابل آنان می‌گردد و احساس در حاشیه قرارگیری سادات در جامعه هزاره نسبت به نیاکانشان، که تا اندازه‌ای حکایتگر افول نسبی جایگاه اجتماعی آنان است، می‌تواند از مهم‌ترین موجبات خواست جدایی قومی تلقی شود. بلندپروازی نسلی از نخبگان سادات که خواسته مزبور را مسیری برای تحقق نفس و امکانی برای دگرگونی جایگاه سیاسی اجتماعی‌شان می‌دانند می‌تواند از دیگر متغیرها باشد.

* کاندید دکتری علوم اجتماعی، قم: جامعه المصطفی العالمیه، مجتمع آموزش عالی علوم انسانی

مقدمه

در تابستان ۱۳۹۷، هم‌زمان با انتخابات پارلمان افغانستان، در بامیان، یکاولنگ و برخی از شهرهای دیگر افغانستان اعتراضاتی که تقریباً عموم شرکت‌کنندگان آن را سادات تشکیل می‌دادند، برگزار شد. شرکت‌کنندگان نسبت به عدم ثبت سادات به‌مثابه یک گروه قومی مستقل در تذکره الکترونیکی معترض بودند و از دولت می‌خواستند که در تذکره‌های الکترونیکی قوم سادات ذکر شود. این مسئله سبب گردید که بحث هویت قومی سادات به‌طور گسترده‌ای رسانه‌ای شود و در اظهارات نخبگان از جمله سیاستمداران هم مطرح گردد. در این مجادلات، گروهی نگاهی همدلانه به خواست‌های معترضان داشتند و گروهی هم مخالفت خود را ابراز کردند. در همین آغاز، می‌بایست اقرار کرد که نویسنده نمی‌داند معترضین تا چه اندازه خواست همه سادات افغانستان را نمایندگی می‌کردند. با این حال، حتی اگر این فرض پذیرفته آید که معترضین نماینده اقلیتی از جامعه سادات هستند، شکی نیست که از زمان طرح پدیده دولت‌ملت و نیز اهمیت یافتن روزافزون مجادلات مرتبط با هویت قومی در آسیای غربی و کشورهای اسلامی، احتمالاً این نخستین کنش سیاسی-اجتماعی است که سادات در جامعه‌ای خواهان به رسمیت شناخته شدن به‌عنوان یک گروه قومی مستقل می‌گردند.

فرضیه نویسنده این است که الگوی هویت قومی سادات الگویی ترکیبی است، به این معنا که سادات در هر زیست‌بومی، هویت خود را تشکیل یافته از هویت قومی قوم بومی و هویت تاریخی/مذهبی سادات می‌دانند. به‌عنوان مثل ساداتی که در میان ترک‌های تبریز (مرکز ولایت آذربایجان شرقی در گوشه شمال غربی ایران) زندگی می‌کنند هم به‌لحاظ ریخت فیزیکی و هم نمودهای فرهنگی مانند ترک‌ها هستند. این دسته از سادات خود را ترک می‌دانند. پر واضح است که بی‌سابقه بودن این حرکت اعتراضی که خلاف جهت الگوی همگانی در میان سادات است، از منظر علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی اهمیت دارد، زیرا نشان‌دهنده تغییرات بسیاری در مناسبات اجتماعی است.

نگارنده در این مقاله می‌کوشد، به‌دور از تعصب و سوگیری، تعلق قومی سادات هزاره^۱ را از خلال پاسخ‌دهی به دو پرسش زیر بررسی کند: (۱) الگوی کلی و فراگیر قومی درباره سادات در نقاط مختلف دنیا چگونه است و آیا سادات هزاره از همین

الگوی کلی تبعیت می‌کنند یا نه؟ (فرضیه من این است که سادات در دیگر نقاط جهان خود را بخشی از اقوامی که با آن‌ها زیست می‌کنند، می‌دانند یا لاقلاً حرکتی مبنی بر خواست یک هویت قومی مستقل از خود بروز نداده‌اند و تنها سادات هزاره خواستار چنین تحولی گردیده‌اند)؛ (۲) چه عوامل و متغیرهایی سبب گردیده است سادات هزاره به دنبال آن باشند که هویت خود را بازتعریف کرده و خواهان به رسمیت شناختن هویتی جدید باشند؟

نویسنده در مقام پاسخ به پرسش اول، از روش مقایسه‌ای بهره می‌برد، به این‌گونه که سادات مختلف غیرهزاره همچون سادات خاوری، لر، کرد، عرب، آذری، فارس و... را با گروه ساداتی که پیشینه هزارگی دارند، مقایسه می‌کند تا مشخص شود این دو گروه سادات (سادات غیرهزاره و سادات هزاره) خود را به‌لحاظ قومی چگونه تعریف می‌کنند. در این قسمت، فرضیه تحقیق با استفاده از این دو گروه مورد آزمون قرار می‌گیرد. آزمون یادشده از طریق مقایسه دو گروه مصاحبه‌شونده صورت گرفته است. مصاحبه‌شوندگان عمدتاً از قشر تحصیل‌کرده، مذکر و بالای ۲۵ سال بودند. سؤالات هم شامل سؤالات شخصی از قبیل میزان سواد، سن، شهری/روستایی بودن و میزان تعلق مذهبی بوده است و هم شامل سؤالات غیرشخصی ناظر به گزارش آنان از منطقه محل سکونت، جایگاه اجتماعی سادات در میان اعضای عادی هر قوم، وضعیت اقتصادی سادات، جمعیت آنان نسبت به اعضای عادی آن قوم و وضعیت ازدواج برون‌قومی/درون‌قومی سادات. البته به دلیل ضرورت اختصار، تنها دو متغیر (شکل ازدواج برون‌قومی/درون‌قومی و اولویت در تعلق قومی) مورد بررسی، مقایسه و تحلیل قرار گرفته است. علاوه بر مصاحبه، نویسنده از تجربه زیسته و مشاهدات مستقیم و مشارکتی خود نیز بهره گرفته است. تجربه زیسته نویسنده از تعامل و گفت‌وگو با سادات شامل حضور در اجتماعاتی نظیر مدارس، اردوهای تفریحی، آموزشی، مسافرت به شهرهای مختلفی همچون بجنورد، شهرکرد، ساری، قم، فریمان، کابل، هرات، نجف و کربلا برای سیاحت، کار یا زیارت می‌شود. نگارنده در طی این مسافرت‌ها سبک زندگی، برخوردها، رفتار و گفتار آنان را از نزدیک مشاهده و ثبت کرده است. گفتنی است نویسنده فرضیه خود را بر این امر بنا کرده است که اگر شاهدهی بر وجود هویت قومی مستقل سادات یا خواست آن یافت نشود بنا را بر عدم چنین خواستی از

سوی آنان بگذارد و مصاحبه‌شوندگان در فرایند تحقیق می‌توانند مؤیدی بر آن باشند.

برای بررسی پرسش دوم، نویسنده ایده‌های خود را عمدتاً بر مطالعات مکتوب متکی می‌سازد، زیرا بر این باور است که گرچه خواست رسمیت قوم سادات و تحقق آن در یک فاصله زمانی نسبتاً کوتاه رخ داد، این پدیده به‌سان هر پدیده اجتماعی دیگر برآیندی از کنش‌ها و واکنش‌های اجتماعی در طول تاریخ است. نویسنده برای تکمیل مطالعات تاریخی خود، در مواردی از مصاحبه با نخبگان و نیز تجربه زیسته بهره گرفته است، زیرا مطالعات تاریخی، در این خصوص، در بسیاری موارد نابسند است.

پیش از پرداختن به هرچیزی، نیاز است معنای موردنظر از اصطلاح قومیت و سادات روشن گردد.

قومیت چیست؟

قومیت برخلاف مفهوم نژاد، که به ویژگی‌های ثابت و زیست‌شناختی یک گروه جمعیتی متمایز اطلاق می‌شود، مفهومی است که معنایی اجتماعی دارد و به کردوکارها و نگرش‌های فرهنگی اجتماعی یک اجتماع مشخص از انسان‌ها گفته می‌شود که سبب تمایز آن‌ها از دیگران می‌شود (گیدنز ۱۳۸۶، ص ۳۵۹). قومیت از مفاهیم و اصطلاحاتی است که **بنیادپیش** تأسیس ۱۳۹۴ در مجل اختلاف و نزاع بوده و برای تعریف این مفهوم دیدگاه‌های متنوعی ارائه شده است. در مجموع، دو دیدگاه نظری که گاه با هم ترکیب می‌شوند در خصوص تعریف قومیت وجود دارد.

پیشینه‌گرایی دیدگاهی است که می‌پندارد قومیت چنان عمیق در تجربه تاریخی ریشه دارد که باید به‌عنوان یک واقعیت در روابط انسانی پذیرفته شود (کوردل و استفان ۱۳۹۳، ص ۳۳). بر این مبنا یک گروه جمعیتی بر اساس اسطوره‌های مشترک، قهرمانان و حوادث مشترک از دیگران متمایز می‌شود و قوم امری ثابت و تغییرناپذیر است.

برخلاف پیشینه‌گرایی، که نگاهی ذات‌انگارانه بر آن مسلط است، سازه‌نگاری معتقد است که قومیت به‌هیچ‌وجه یک واقعیت تاریخی نیست، بلکه در واقع یک پدیده تغییرپذیر و قابل دست‌کاری است؛ قومیت یک منبع عملی و خارجی است که اشخاص و گروه‌های فرصت‌طلب از آن برای پیشبرد منافع بنیادی‌تر امنیتی و

اقتصادی خود بهره می‌برند و حتی ممکن است در زمانی که وابستگی‌های دیگر نتایج سودمندتری داشته باشند، آن را کنار نهند (کوردل و استفان ۱۳۹۳، ص ۳۳). بر این مبنا قومیت می‌تواند امری سیال و تغییرپذیر باشد.

بر مبنای پیشینه‌گرایی، سادات هزاره دارای اسطوره‌ی تاریخی خود همچون انتساب به اهل بیت پیامبر، تاریخ و سرگذشت مشترک همچون مهاجرت برای تبلیغ دین یا گریز از سرکوب حکومت‌های جور به هزارستان و مشخصه‌های فرهنگی، که در لباس، ازدواج و غیره بروز می‌یابد، هستند. البته این امور نسبی‌اند، زیرا آمیختگی آن‌ها با هزاره‌ها در خلال تاریخ آن‌ها را واجد ویژگی‌هایی بسیاری متأثر از هزاره‌ها همچون گویش هزارگی، ریخت، قیافه و چهره هزارگی، آداب و رسوم هزارگی، جغرافیایی واحد، تاریخ و خاطرات مشترک نموده است.

بر پایه‌ی سازه‌نگاری، استقلال قوم سادات را می‌توان این‌گونه توجیه کرد که در این مقطع از تاریخ، آن‌ها تشخیص داده‌اند مستقل شدن امکان بیشتری برای برخورداری از یک ثروت و دسترسی به مراکز تصمیم‌گیری و مشارکت به آن‌ها می‌دهد، حتی اگر در واقع این پیش‌بینی نادرست باشد. در نتیجه، به هرکدام از انگاره‌های تعریف قومیت تمسک شود، مستقل گردیدن جامعه‌ی سادات هزاره می‌تواند قابل توجیه باشد.

بنیاد اندیشه

مفهوم و معنای سید

سید کلمه‌ای عربی به معنای سرور، رئیس، آقا، مولا و بزرگ است. این کلمه هم در جایگاه صفت و هم در جایگاه اسم کاربرد دارد (قرشی ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۳۵۰). سید به افرادی اطلاق می‌شود که به ائمه معصومین و در پایان زنجیره‌ی نسبی به فرزندان حضرت علی (ع) و فاطمه زهرا (س) دختر گرامی پیامبر اسلام (ص) می‌رسند و از همین روست که به آن‌ها اولاد پیامبر خطاب می‌شود. البته در خصوص دایره و قلمرو معنایی سید اختلاف وجود دارد، زیرا به یک معنا فرزندان هاشم به‌طور عموم سید نامیده می‌شوند. بر اساس این معنا، افرادی که نسبتشان به خلفای عباسی می‌رسد، هم سید هستند، انتسابی که لااقل سادات شیعه به‌هیچ‌رو خواهان آن نیستند. اما از آنجایی که معنای کلمات در علوم اجتماعی بیش از آنکه محدود به معنای لغوی و اولیه کلمات باشد، متأثر از تصور و درک رایج و بین‌الذهانی بین مردم است، آن‌گونه که مردم هزاره از سید مراد می‌کنند، سادات مردمی هستند که

نسبت خونی‌شان به اهل بیت می‌رسد. سادات نیز با چنین فهمی از اصطلاح سید موافقت دارند. همین معنا مورد نظر این نوشتار است.

پیشینه حضور سادات در هزاره‌جات

طبق برخی اسناد مکتوب تاریخی و نیز روایت‌های شفاهی که سادات و هزاره‌ها نقل می‌کنند، طی سده‌های متعدد، تعدادی از سادات از مناطق غربی فلات ایران بر اثر سرکوب حکومت بنی‌امیه به سمت شرق فلات ایران، یعنی خراسان، از جمله هزارستان، سرازیر گردیدند (حبیبی ۱۳۶۳، ص ۸۶۸-۸۶۹). در خلال سده‌ها، بدهستان و تعامل، هزاره و سادات را به قومیتی با خصایص فیزیکی، فرهنگی و اجتماعی نسبتاً همسانی مبدل گردانید به طوری که کمتر محققى از آن‌ها به مثابه یک قوم مستقل نام برده است و در این میان کاتب یک استثنا است (ارزگانی ۱۳۸۸، ص ۱۸۰-۱۸۵). سادات در کنار روحانیون، رهبری دینی مردم را عهده‌دار بودند، به طوری که محقق روسی، تیمورخانوف، از سادات به عنوان طبقه روحانی جامعه هزاره نام برده است (تیمورخانوف ۱۳۷۲، ص ۵۲). سادات از احترام درخور توجهی بین مردم برخوردار بودند و این احترام را می‌شود در موقعیت اجتماعی و اقتصادی سادات و شیوه تعاملات آن‌ها شاهد بود. در واقع، سادات نقشی انکارنشدنی در ترویج و عمق‌بخشی مذهب شیعه در میان هزاره بازی کرده‌اند و همین نقش است که سادات را در نظر مردمان هزاره از جایگاه ارجمندی برخوردار نموده است. موقعیتی که می‌توان از آن به موقعیت پیر و مرادی نام برد. اصطلاح سیدپیر و مرید از اصطلاحات جاافتاده و پرکاربرد در میان هزاره‌ها است. هزاره‌ها به سادات سیدپیر می‌گویند و سادات هم هزاره‌ها را مرید مورد خطاب قرار می‌دهند. تا همین اواخر، یعنی تا دو سه دهه پیش‌تر، هر خانواده هزارگی پیری از میان سادات دارای ویژگی‌های اخلاقی داشتند. پیر در بسیاری از وقایع مهم زندگی هزاره‌ها مانند مراسم تولد فرزند، عقیقه، دعا گرفتن برای بیمار، تعویذ برای مسافر، نام‌گذاری، اعیاد، عزاداری‌ها، شادی‌ها، جشن‌ها و قربانی‌ها حضور به هم می‌رسانید. پیر خانواده از جایگاه ممتاز نسبت به دیگران برخوردار بود. در قربانی‌ها معمولاً صاحب قربانی بخش مهم قربانی مثل سینه حیوان قربانی‌شده را به سیدپیر پیشکش می‌نمودند. سادات در مجالس معمولاً در صدر مجلس، در کنار روحانی و ریش سفیدان قریه می‌نشستند. در مجالس تصمیم‌گیری مربوط به قریه، ناوه و... که

گاهی بُعدی سیاسی می‌یافت، سادات از اهمیت و موقعیت قابل توجهی هم‌تراز با روحانیت و خوانین برخوردار بود. در سده اخیر، از میان سادات نخبگان و رهبران دینی بزرگی برخاستند که محبوبیت، تأثیر و نفوذ بسیاری داشتند، همچون علامه سید اسماعیل بلخی، آیت‌الله واعظ بهسودی و بسیاری دیگر. اما در نیم‌قرن اخیر موقعیت سادات به‌لحاظ تأثیر و نفوذ میان مردم هزاره با افول نسبی روبه‌رو بوده است. این در حالی است که از میان هزاره، در قیاس با گذشته آن‌ها در صدسال اخیر، به‌وضوح می‌توان شاهد خیزش نسلی از رهبران دینی سیاسی و اجتماعی بود. علاوه بر آن، در نیم سده اخیر فاصله و شکافی بین هزاره و سید به وجود آمده که در لایه‌های مختلف اجتماعی نمودهای مختلفی داشته است. در سطح عامه مردم، نمود این فاصله را بر سر ازدواج دختران سادات با ذکور هزاره می‌توان دید. اولیای دختر در مواردی با ازدواج دخترشان با ذکور هزاره مخالفت می‌کردند و حتی اگر والدین رضایت می‌دادند، اقوام و خویشان دیگر دختر در برابر آن جبهه می‌گرفتند. این مسئله از سوی عامه هزاره امتیازطلبی سید تلقی گردید. این نوع اصطکاکات در بخش‌های مختلف هزارستان شدت و ضعف داشته است. به‌طور مثال، سیدهای سنگلاخ در برابر این موضوع با شدت بیشتری برخورد می‌کنند، در صورتی که این موضوع در میان سادات سنگتخت دایکندی نسبتاً با مقاومت کمتری روبه‌رو می‌گردد. واکنش هزاره‌ها در برابر رویکرد سادات در مخالفت با ازدواج اناث سادات با ذکور هزاره هم همیشه یکسان نبوده است. برای مثال، هزاره‌های مهاجر در مشهد با شدت و حساسیت بیشتری با موضوع برخورد می‌کنند. در سطح تحصیل‌کردگان و نخبگان بحث تعلق قومی سادات قابل طرح است؛ این لایه از جامعه هزاره بیشتر خواهان تعلق و تعهد کامل سادات نسبت به خصلت قومی هزاره هستند و هرگونه تردید سادات نسبت به هویت هزارگی‌شان موجب بدبینی نسبت به آنان می‌شود.

این‌گونه اختلافات، که از عوامل و زمینه‌های زیادی نشئت می‌گیرد، در سال‌های اخیر موجب خواست قشری از سادات برای ثبت قوم سادات به‌عنوان یک قومیت مستقل گردید که پس از مباحثاتی جامعه واقعیت بر تن کرد.

الگوی کلی هویت قومی سادات

تنش بین هزاره‌ها و سادات از چه زمانی آغاز شد که اوج آن در تظاهرات

هویت‌خواهی بروز یافت؟ سادات طی سده‌ها سرکوب، ظلم، آزار و تعقیبی که از سوی حکام بنی‌امیه و بنی‌عباس صورت می‌گرفت و نیز برای تبلیغ مذهب شیعه از مراکز سنتی خود، عراق و حجاز به نقاط مختلف بلاد اسلامی مهاجرت کرده و جابه‌جا شدند (ارزگانی ۱۳۸۸، ص ۱۷۸-۱۸۵). پیامد این جابه‌جایی و اسکان مجدد، ازدواج و اختلاط با اقوام میزبان و پذیرش تمام و کمال عناصر فرهنگی اقوام میزبان بوده است. البته این مواجهه کاملاً یک‌طرفه نبوده، بلکه سادات نیز برخی ویژگی‌های فرهنگی خود مثل مذهب شیعه، جایگاه احترام‌آمیز سادات و برخی مسائل دیگر را به مردم بومی انتقال دادند. مصاحبه‌ها و تجربه زیسته نگارنده حکایت از این دارد که سادات در میان بسیاری از اقوام کرد، ترک، لر و... هم به‌لحاظ چهره و ویژگی‌های فیزیکی و هم به‌لحاظ فرهنگی از قبیل زبان، آداب و رسوم مربوط به ازدواج، طلاق و مرگ هم‌رنگ همان قوم هستند؛ برای نمونه، سیدی که در لرستان ایران زندگی می‌کند خود را لر می‌داند و با لرها در بسیاری از ویژگی‌های و شاخصه‌های فرهنگی یکسان است. آنچه مورد سادات را کاملاً شگفت‌انگیز، جالب و منحصر به فرد می‌کند سازوکار درهم‌آمیزی و ادغام سادات در اقوام بومی است که از دیگر نمونه‌های ادغام قومی کاملاً متمایز است. ادغام سادات به این صورت رخ می‌دهد که سادات در عین پذیرش هویت فرهنگی و حتی فیزیکی قوم میزبان مثل لر، کرد، بلوچ، هزاره، پشتون و... سیادت^۲ خود را نیز حفظ کرده‌اند. سادات نه آن قدر هضم شده‌اند که از سیادتشان چیزی نماند، بلکه کاملاً به قوت خود باقی است و نه این ویژگی‌ها چنان است که آنان را به هویتی جدا و مستقل از قوم بومی مبدل نماید تا منجر به تقسیم‌بندی خودی-بیگانه و ما-آنها شود. اختلاط سادات با دیگر اقوام بی‌شبهت به سنخ غریبه در اندیشه گئورگ زیمل نیست (زیمل، ۱۳۹۲، ص ۲۶۹-۲۷۶)؛ وی در خصوص دوری و نزدیکی غریبه با گروه، که می‌تواند گروهی جامعه‌شناختی از جمله قوم باشد، معتقد است که غریبه نه آن‌چنان نزدیک است که کاملاً مضمحل در گروه شود و نه آن‌چنان دور است که فردی بیگانه از گروه باشد و همین فاصله جادویی است که به او نقشی منحصر به فرد و ویژه بخشیده است (ریتزر ۱۳۸۴، ص ۳۹). سادات به قوم بومی (کرد، لر، ترک و...) چنان نزدیک‌اند که همواره جزوی از آنان به حساب می‌آیند و در عین حال، آن قدر دورند که خاطرات مشترک و اولویت‌های خاص خود را هم

دارند. سادات به چیزی که جزو مقومات قوم بومی به حساب می‌آید، از جمله اسطوره‌های تاریخی آن قوم، کمتر احساس تعلق می‌کنند و شاید هیچ احساس تعلقی نکنند. سادات دور و نزدیک، بیرون و درون گروه قومی هستند.

به‌رغم مخاطرات غریبه‌بودگی که امکان آزادی رفت‌وآمد درون و بیرون گروه را میسر می‌کند و فرصت تردید در خلوص عضویت گروهی را به وجود می‌آورد، تجربه زیسته نگارنده در شهرهای مختلف ایران، عراق و افغانستان به‌طورکلی نشان می‌دهد سادات به‌طور عموم خود را بخشی از قوم بومی، که در سیر مهاجرت‌های خود به آن‌ها پیوسته و ادغام شده‌اند، می‌دانند. گذشته از این، در مصاحبه‌هایی که نگارنده انجام داد، تقریباً همه پرسش‌شوندگان بر این فرضیه تأکید می‌کردند که الگوی کلی در میان سادات غیرهزاره و نیز سادات خاوری (سادات هزاره ایرانی که در خراسان ایران زندگی می‌کنند) ادغام و پذیرش هویت قوم بومی است. در این بین، تنها سادات هزاره البته به‌طور نسبی قائل به هویت جداگانه و مستقلی از سادات گردیدند. جامعه نمونه سادات غیرهزاره (کرد، ترک، بلوچ، فارس، عرب، خاوری، لر) که شامل ۲۸ نفر بود، در پاسخ به این سؤال که قومیتشان چیست، عموماً ۶۰ درصد خود را با عنوان کرد، ترک، بلوچ و... معرفی می‌کردند. تنها نزدیک به ۳۰ درصد عنوان سید بودن را به آن می‌افزودند؛ به‌عبارتی خود را سید کرد یا سید فارس و... می‌دانستند. در این میان، کمی بیشتر از ۱۰ درصد قائل به سیادت به‌عنوان ویژگی اول و تعیین‌کننده در قومیتشان بودند. متغیر ازدواج در بین این گروه از پرسش‌شوندگان گوناگونی بیشتری را نشان می‌دهد. در برخی از روستاها الگوی ازدواج درون‌گروهی توصیه می‌شود، ولی حساسیت زیادی نسبت به آن یا ممنوعیت ازدواج بیرون‌گروهی در قیاس با برخی از سادات هزاره وجود ندارد. از این حیث، تقریباً ۷۰ درصد افراد ملاک را متغیرهای اخلاقی، شغلی، خانوادگی و انتخاب فردی می‌دانستند و تقریباً نسبت به متغیر سید بودن بی‌تفاوت بودند. تنها ۳۰ درصد تمایل زیادی به ازدواج درون‌گروهی داشتند و ۱۰ درصد هم به دلایلی ازدواج بیرون‌گروهی را توصیه می‌کردند.

گروه سادات هزاره، که شامل ۱۲ نفر بودند، در حدود ۶۵ درصد خود را سید معرفی می‌کردند. نزدیک به ۲۵ درصد خود را سید هزاره می‌دانستند و ۱۰ درصد هم خود را هزاره می‌دانستند و سپس عنوان می‌کردند که سید هم هستند. پرسش‌شوندگان

به میزان ۴۰ درصد اولویت را به ازدواج درون‌گروهی با سادات می‌دادند. حدود ۳۰ درصد نیز معتقد بودند متغیرهای اخلاقی، خانوادگی، شغلی و مذهبی و انتخاب فردی مهم‌تر از سید بودن یا هزاره بودن است. حدود ۲۰ درصد از این گروه تمایل بیشتری به ازدواج با اقوام غیرهزاره داشتند و شیربهای سنگین و برخی موضوعات دیگر را به‌عنوان دلایل خود بیان می‌کردند. در حدود ۱۰ درصد هم تمایل زیادی به ازدواج با هزاره‌ها داشتند.

نتیجه‌ای که از داده‌های بالا به دست می‌آید، این است که سادات غیرهزاره در میان اقوام موردبررسی خود را بخشی از قوم بومی که با آن آمیخته‌اند، می‌دانند. این نتیجه با عدم دستیابی به شواهدی مبنی بر واگرایی قومی در میان اقوام یادشده (بین سادات و عام آن قوم) از خلال تجربه زیسته و جستجویی که در منابع اینترنتی، اسناد مکتوب (کتب و روزنامه) و... صورت گرفته، قوت می‌گیرد، نتیجه‌ای که آشکارا با خواست سادات هزاره متفاوت است.

فرضیه‌هایی درباره هویت مستقل قومی سادات

درباره علل و عواملی که منجر به بروز خواست هویت مستقل سادات گردید، می‌توان فرضیه‌های را طرح کرد. در ادامه دو فرضیه، که یکی فرضیه برخی نظریه‌پردازان جدایی‌خواهی است و دیگری فرضیه نویسنده، توضیح داده می‌شود.

۱- قوم سادات؛ برآیندی تکاملی و ضرورتی تاریخی

بر مبنای این دیدگاه، سادات در افغانستان یک گروه قومی بزرگ هستند که گرچه تاکنون در میان اقوام دیگر و به‌عنوان بخشی از آنان زیسته‌اند، تکامل طبیعی و رشد جامعه‌شناختی این قوم در این نقطه از تاریخ افغانستان به مرحله‌ای رسیده که این قوم را مستعد به رسمیت شناخته شدن به مثابه یک قوم مستقل گردانیده است. در گفت‌وگوهایی که نگارنده با برخی از تحصیل‌کرده‌ها و نخبگان سادات انجام داده است، آن‌ها به این مسئله اشاره کرده‌اند؛ سادات افغانستان اگرچه در داخل اقوام دیگر ممزوج و آمیخته شده‌اند، جمعیت کثیری را تشکیل می‌دهند و حتی در برخی مناطق مانند یکاولنگ، سنگلاخ، شش‌پر و... یک کتله جمعیتی محسوب می‌شوند. آن‌ها بر این باورند که می‌بایست سادات اهل سنت را نیز بخشی از قوم سادات در نظر گرفت. یکی از مدافعان و تئوریسین‌های قوم سادات معتقد است بخش بزرگی از مردم پشتون در واقع، بدون آنکه خود بدانند، جزو سادات‌اند. وی در این باره

می‌نویسد:

در اثر جابه‌جایی‌ها و فشارهای ناشی از حذف فیزیکی تعداد زیادی از سادات مهاجر در کشورها و مناطق مختلف به تدریج هویت تباری و مذهبی خود را از دست داده و در میان اقوام دیگر هضم شدند. چنین افراد و طوایفی در کشورهای مختلف از جمله افغانستان، پاکستان، شبه‌قاره هند، آسیای مرکزی، ایران و خاورمیانه عربی وجود دارند. چنان‌که قبایل متی (غلزایی) اشترانی (وردک، هنی، مسوانی) تارن، خوندی، بختیاری، کوتی، ترین و... در میان پشتون‌های افغانستان سیدند و شجره‌نامه‌هایشان به امام جعفر صادق (ع)، امام زین‌العابدین (ع)، امام موسی کاظم (ع) و امام رضا (ع) وصل می‌شود. غلزایی‌ها که به‌تنهایی بیش از نصف جمعیت پشتون‌ها را تشکیل می‌دهند، از نسل امام جعفر صادق (ع) هستند که هویت تباری و مذهبی خود را از دست داده و پشتون شده‌اند (مصباح‌زاده ۱۳۹۶، ص ۸).

بر اساس این دیدگاه، سادات افغانستان، از جمله سادات هزاره، جمعیت بزرگی را تشکیل می‌دهند و به‌رغم اختلاط آنان با هزاره‌ها، اکنون و پس از گذشت سده‌ها از تاریخ اسکان سادات در هزاره‌جات، آنان به موقعیتی در تاریخ رسیده‌اند که شناسایی آنان به‌مثابه یک قوم امری طبیعی و ناشی از تکامل است و هر قوم و گروه دیگری هم به‌جای سادات بود می‌توانست مدعی ای نوع شناسایی گردد.

در دفاع از این دیدگاه می‌توان به مواردی از وقایع و رخداد‌های اجتماعی اشاره کرد که یک گروه جمعیتی در طی تجربه مجموعه‌ای از تحولات اجتماعی به مرتبه احراز شناسایی به‌عنوان یک گروه قومی توسط جامعه بین‌الملل رسیده‌اند. برای نمونه، توتسی‌ها و هوتوها دو رسته شغلی و به‌عبارتی دو طبقه مکمل از یک قومیت هستند که در کشور رواندا زندگی می‌کنند. هر دو طبق نظر محققین و قوم‌شناسان قشری از یک قوم به حساب می‌آمدند. رواندا جزو کشورهایی است که مستعمره آلمان و سپس بلژیک بوده است. در این میان توتسی‌ها گروهی بودند که تعدادی از مردم آن در مراکز آموزشی آن کشور تربیت شده و روحیه ناسیونالیستی‌ای را که در بلژیک و اروپا از آن متأثر شده بودند، پس از بازگشت در رواندا ترویج می‌کردند. اعتراضات و خواست سیاسی اجتماعی نخبگان توتسی که خواهان استقلال کشور بودند در میان مردم عادی کشور طرفدارانی پیدا کرده بود. استعمارگران بلژیکی از

وقایع پیش‌آمده به تدریج احساس خطر کردند. برآیند آن اجرای طرح‌هایی بود که موجب می‌گردید روند استعمارزدایی و استقلال رواندا را حذف کنند یا لاقلاً به تعویق اندازند؛ بنابراین در بین مردم رواندا این‌گونه تبلیغات نمودند که توتسی‌ها قومی بیگانه هستند که ظالمانه بر دیگر اقوام کشور حکم می‌رانند. واقعیت این بود که توتسی‌ها به علت موقعیت اجتماعی اقتصادی مناسب‌تر نسبت به هوتوها، از سواد و آموزش برخوردار بودند و این آنان را مستعد به‌کارگیری در مناصب و جایگاه‌های شغلی و مدیریتی از سوی استعمارگران می‌ساخت. با بحرانی شدن اوضاع، بلژیکی‌ها که به دلیل صرفه اقتصادی و کارایی بیشتر، مدیریت غیرمستقیم را تا اندازه‌ای به توتسی‌ها سپرده بودند، با استناد به همین نقش، توتسی‌ها را عامل نابسامانی، ظلم و فقر هوتوها و دیگران منعکس کردند. این فعالیت‌های نفاق‌افکن سبب ایجاد این تصور گردید که واقعاً توتسی‌ها و هوتوها اقوام جدایی هستند (برتون ۱۳۹۱، ص ۱۰۰-۱۵۰). همین امر سبب درگیری‌های سیاسی و سپس نظامی گردید که نتیجه آن میلیون‌ها کشته و سال‌ها جنگ داخلی و آوارگی بوده است (کاستلز ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۳۰). نتیجه آنکه این تصور خیالی و برساخته توسط استعمارگران به‌راستی موجب این‌گونه جداپنداری هم در نزد هوتوها و توتسی‌ها و هم جهان گردید، در حالی که هر دو گروه اقشاری از یک گروه قومی با زبان، فرهنگ، تاریخ و ژن مشترک بودند.

چنانچه پیداست در نمونه مورد بررسی، یک گروه جمعیتی به‌علت رخدادهایی چون جنگ، منافع استعماری، بهره‌وری اقتصادی و از خلال یک فرایند خشونت‌بار، ناآگاهانه و ناخواسته به مرتبه قومیت رسیدند. این فرایند که موجب جدایی بخشی از یک جامعه قومی و سپس تبدیل آن به یک قوم مستقل و تمایز ما/آن‌هایی می‌شود، مؤید این دیدگاه سازه‌نگارانه است که قومیت بیش از آنکه به اسطوره‌های تاریخی، خون، زبان و... متکی باشد، بر اساس منافع، خواست و اراده جمعی یک گروه اجتماعی تعریف می‌شود. سادات در این برهه از تاریخ و به‌رغم اختلاط چندسده‌ای با قوم هزاره بر اساس منافع و اهدافی که بقا و پیشرفت جامعه سادات منوط به آن پنداشته می‌شود، بعد از گذراندن چندین دهه جدال لفظی به نقطه‌ای رسیده‌اند که حائز جایگاه تاریخی مستقل به‌عنوان قوم گردیدند.

گفتنی است که مدافعان این فرضیه تنها به روند طبیعی و تکاملی رشد سادات

بسندہ نمی‌کنند، بلکه معتقدند رسمیت یافتن قوم سادات می‌بایست یک اولویت و ضرورت قلمداد شود. این دسته از نظریه‌پردازان معتقدند که سادات ناگزیر در قومیت‌های مختلف جذب و اختلاط یافته‌اند اما اکنون در قرن بیست و یکم سادات افغانستان و به‌ویژه سادات هزاره در یک شرایط خاصی قرار گرفته‌اند که می‌بایست خود را به‌لحاظ قومی از بدنه قوم هزاره جدا کرده و راه و مسیر خود را در پیش بگیرند.

سید محمدباقر مصباح‌زاده، به‌عنوان یکی از مدافعان این انگاره، در توضیح ضرورت جدایی سادات از هزاره‌ها، خاطر نشان می‌کند:

دلیل آن غریب واقع شدن و مورد آزار، تحقیر، تهمت و اهانت قرار گرفتن و حق تلفی‌هایی است که توسط فاشیست‌های سیدستیز هزاره در طی بیش از چهار دهه گذشته به شکل بی‌رحمانه بر آن‌ها اعمال شده است. در جریان فتنه هزاره‌گرایی و سیدستیزی که جنبه ایدئولوژیک از سوی روشنفکران غیرمذهبی هزاره دارد، نخبگان سادات اگر خود را هزاره نامیدند محکوم شدند که هزاره نیستند، بلکه برای استفاده از حق هزاره خود را هزاره می‌نامند، و اگر گفتند هزاره نیستند سید هستند، باز متهم به نژادپرستی و برتری‌طلبی شدند (مصباح‌زاده ۱۳۹۶، ص ۱۳)

ادعایی را که مطرح گردید، می‌توان در برخی از گفت‌وگوهای روزمره عوام و حتی در اظهارات برخی از نخبگان هزاره نیز شنید و بسیاری از جمله گوینده نقل قول بالا آن را سندی معتبر برای ضرورت این جدایی می‌پندارند. گرچه بدبینی و تشکیک برخی از هزاره‌ها در مورد جایگاه سادات غیرقابل انکار است، به نظر می‌رسد این نویسندگان تا اندازه زیادی در آنچه سیدستیزی می‌نامند، غلو کرده است. تنش‌های بین دو گروه هزاره و سید به اندازه‌ای نبوده است که موجب ضرورت جدایی آن‌ها به مثابه قومیت‌های مستقل شود. فاجعه رواندا را اگر با چالش سید-هزاره مقایسه کنیم خواهیم دید که در واقع مسئله و تنش بین آن‌ها وجود نداشته است. در رواندا تنش و اختلاف به اندازه‌ای فاجعه‌بار بود که نسل‌کشی در حد و اندازه چندمیلیونی و یا حداقل چندصدهزاری را در پی داشت (ویلد ۲۰۱۴، ص ۵۰-۸۰). این در حالی است که تنش‌های رخ داده بین سادات و هزاره از حد سخن‌پراکنی، شایعات، و جدال لفظی فراتر نرفته و کمتر به درگیری‌های گروهی انجامیده است.

۲- دیدگاه منتخب

به نظر می‌رسد شکل‌گیری انگاره استقلال قومی در اذهان قشری از سادات، علت یکه و مطلقى ندارد، بلکه عوامل متعددى در این امر دخالت دارند.

(الف) رواج گفتمان قوم‌مداری

افغانستان کشوری است که انگاره ملت هنوز در وجدان شهروندان آن عمق نیافته است. هویت ملی در افغانستان پدیده‌ای نسبتاً لاغر و نحیف است و این به لحاظ تاریخی در نقصان ملت‌سازی ریشه دارد (واعظی ۱۳۸۱، ص ۱۱۰-۱۳۰). بعد از اجلاس بُن که انتظار می‌رفت پایانی بر روندهای غلط قومی‌نژادی باشد و کشور را وارد فرایند قوی ملت‌سازی گرداند، انتظارات برآورده نشد و تعلق قومی در آن بر تعلق ملی چربید. دموکراسی از نوع دموکراسی مشارکتی چندقومی است. افراد می‌بایست انتظارات خود را نه از طریق شایستگی‌های فردی بلکه از طریق اثبات تعلق قومی و احزاب قومی دنبال کنند. شاهد این مدعا را می‌توان در صف نخبگان و تحصیل‌کردگانی دانست که در انتظار ملاقات با شخصیت‌های حزبی‌اند، تا بلکه از طریق توصیه‌های آنان موقعیتی در ادارات و مناصب شغلی بیابند. احزاب در افغانستان احزاب قومی/خانوادگی هستند. نظام انتصابات در کابینه دولت، پارلمان و... همه بر معیار مشارکت قومی چیده شده است.

قوم‌گرایی افراطی به عنوان میراث سیصدساله حکومت‌های افغانستان یکی از علل عمده دهه‌ها جنگ داخلی در افغانستان است. قوم‌گرایی افراطی در میان برخی از نخبگان هزاره که از سوی حاصل دهه‌ها سرکوب، محرومیت و تبعیض قومی همه‌جانبه و از سوی دیگر واکنش به هزاره‌ستیزی موجود از سوی برخی از افراد و گروه‌ها است، گاه منجر به واکنش برخی هزاره‌ها نسبت به ساداتی که با گفتمان قوم‌محور همراهی لازم را ندارند، می‌شود. این موضوع پدیده‌ای تقریباً فراگیر است؛ جریان‌ات و گروه‌های اجتماعی معمولاً خواهان وفاداری مطلق و تمام از اعضای خود هستند و در صورت مشاهده عدم دل‌بستگی و تبعیت کامل عضو، عضو را متهم به بی‌وفایی و غیرخودی بودن می‌کنند. در نتیجه، وقتی سادات در موقعیت‌ها و مناصب سیاسی همچون وزارت و... قرار می‌گیرند، نخبگان و گاه حتی مردم عادی هزاره انتظار دارند که آن فرد به وضوح و آشکارا مدافع و پشتیبان منافع هزاره‌ها (که سادات هم بخشی از آن است) باشد؛ لذا هرگونه کنش و واکنش

او همواره از سوی مردم نسبتاً با حساسیت دنبال می‌شود و هرگونه کردار یا گفتاری که خلاف آن را ثابت نماید سوءاستفاده از موقعیتی دانسته می‌شود که مرهون رأی مردم هزاره است. در این نوع گفتمان قوم‌مدار، بی‌طرفی قومی یا ملی‌گرایی‌ای که در عملکرد برخی از سادات به علت موقعیت پیچیده آن‌ها دیده می‌شود، نوعی سستی و بی‌وفایی قومی تعبیر می‌شود. وجود این نوع عملکردها در برخی از سادات و وجود این انتظارات قوم‌مدارانه در بین برخی از جامعه هزاره می‌تواند به ایجاد گسست بین دو گروه دامن بزند و راه را برای ایجاد شکاف‌های بعدی هموار سازد.

(ب) تقابل احزاب حرکت و وحدت

پس از آنکه کلیه احزاب شیعی در حزب وحدت منظم شدند، تنها حزب شیعی که قدم در پروسه وحدت نگذاشت، حزب حرکت اسلامی بود. نقش این دو حزب در ارتباط و رقابت با یکدیگر از صفحات غم‌انگیز و درعین حال مبهم تاریخ است؛ اما این نوشتار فقط به بخشی از رابطه این دو حزب، که با مسئله سید-هزاره پیوند دارد، می‌پردازد.

حزب حرکت، که مهم‌ترین و اثرگذارترین اعضای مدیریتی-اجرایی آن را سادات تشکیل می‌داد، همواره حزب وحدت را به سیدستیزی متهم می‌کرد. متقابلاً حزب وحدت نه تنها ادعای حرکت مبنی بر سیدستیزی را نمی‌پذیرفت، بلکه این حزب را به حاشیه‌نشینی و عدم استفاده از نیروهای هزاره در کادر اصلی و رهبری این حزب متهم می‌کرد (مزاری ۱۳۷۳، ص ۹۰-۹۵). پس از فاجعه افشار، رهبری حزب وحدت مسئولین رده‌بالای حزب حرکت را که تقریباً همگی سادات بودند، جزو دست‌اندرکاران و طراحان این فاجعه معرفی کرد (مزاری ۱۳۷۳، ص ۱۸۶-۱۸۸) و این نزاع دیرینه دو حزب را شعله‌ورتر ساخت. در ادامه، اوضاع در بخشی از جنگ غرب کابل به‌گونه‌ای پیش رفت که این دو حزب، در میدان نبرد، در تقابل با یکدیگر قرار گرفتند. تقابل و رقابت دو حزب شیعی مزبور که در هر دو سادات و هزاره‌ها توأمان در سطوح و لایه‌های مختلف حضور داشتند و هریک اتهاماتی را مبنی بر داشتن سوگیری‌های قومی متوجه دیگری می‌کردند، می‌تواند در ارتباط با افزایش تنش بین سید و هزاره تأمل‌برانگیز باشد، البته فقط تأمل‌برانگیز، زیرا به دلیل ماهیت مبهم و سوگیری‌ها و پنهان ماندن بسیاری از مسائل سیاسی نمی‌توان با قاطعیت درباره آن اظهارنظر کرد.

(ج) سرکوب تاریخی و ذهنیت‌های تحریف‌شده

گاه سرکوب، تحقیر و خشونت چنان طبیعتی می‌آفرینند که در کلیه شئون، لایه‌ها و سطوح زندگی اجتماعی رسوب می‌کند. دفع، طرد و سرکوب هزاره از سوی حکومت چنان بود که نه تنها دیگر اقوام بزرگ کشور را نسبت به ظرفیت و توان آن‌ها بدبین ساخت، بلکه این تصویر را حتی در اذهان اقلیت‌های کشور، که آن‌ها نیز به شکلی از تبعیض رنج می‌بردند، نهادینه کرد، به طوری که قزلباش‌ها، ایماق‌ها، بیات‌ها و البته سادات، به‌رغم همگرایی‌ها و شباهت‌ها در جایگاه اقلیت‌بودگی، در داشتن تصویری تحریف‌شده نسبت به جایگاه تاریخی اجتماعی هزاره‌ها با دیگر گروه‌ها و جریان‌های مسلط و غالب شریک هستند.

البته منطقی نیست که کل این فاصله را ناشی از این تصور بدانیم، بلکه این امر می‌تواند ناشی از پیامدهای سنگین هم‌سویی با هزاره‌ها نیز باشد. از منظر دیگری، می‌توان این‌گونه تصور کرد که هزاره‌ها به‌علت زندگی نسبتاً روستایی، لهجه متفاوت و خصلت‌های خاص خود، با قزلباش‌ها، بیات‌ها و تاجیک‌های شیعه، که عمدتاً شهرنشین بوده یا پیشینه شهری داشته‌اند، متفاوت بوده‌اند و این تفاوت می‌تواند سبب دوری و تکوین فاصله ما/آن‌هایی گردد. این امکان هم دور از ذهن نیست که خود هزاره‌ها، به‌علت اکثریت داشتن در بین اقلیت‌ها و بروز خصوصیات و ویژگی‌هایی که ناشی از شرایط تاریخی و نیز موقعیت جغرافیایی خاص آن‌هاست، در زدودن بدبینی و تصاویر کلیشه‌ای از ذهن دیگر هم‌وطنان کمتر موفق بوده‌اند.

(د) بازی قدرت

جنگ سه‌ساله هزاره‌ها با عبدالرحمن مقطع تاریخی بس مهمی برای هزاره‌ها است. در واقع هزاره‌ها در دوره تاریخی فعالیت‌های میر یزدان‌بخش بهسودی (تیمورخانوف ۱۳۷۲، ص ۱۵۰-۱۵۵) تا جنگ سه‌ساله (۱۸۹۱-۱۸۹۴) در یک دوره مهم از تاریخ خود به سر می‌بردند، فرایندی که می‌توانست به هزاره‌ها همچون بسیاری از اقوام دیگر فرصتی دهد تا تبدیل به یک دولت-ملت شوند. طبق شواهد تاریخی، آنان بر عرصه جغرافیایی نسبتاً بزرگی به‌صورت خودمختار فرمان می‌راندند. آنان، که جمعیت بسیاری داشتند، عموماً به کشاورزی و گله‌داری می‌پرداختند و از این‌رو از اقتصاد نسبتاً خودبسنده و خودکفایی برخوردار بودند. به هر روی، بر اثر اختلاف داخلی، نداشتن رهبری واحد، عدم برقراری ارتباط مؤثر با بیرون از مرزها و برخی

عوامل دیگر این فرصت تاریخی نه تنها از دست آنها رفت، بلکه به فاجعه‌ای (سجادی ۱۳۸۰، ص ۹۵-۱۰۲) منجر گردید که تا پیش از جهاد افغانستان علیه شوروی، نتوانستند از زیر بار سنگین آن کمر راست کنند (جانسون ۱۳۸۰، ص ۱۶). این جنگ یک نسل‌کشی تمام‌عیار بود و به فجایع بزرگی همچون قتل‌عام، مهاجرت اجباری و از دست رفتن بسیاری از سرمایه‌های اقتصادی، سرزمینی، فرهنگی، اجتماعی و جمعیتی منجر گردید.

سال‌های جهاد و تحولات پس از آن با تمام دشواری‌هایش به مردم هزاره این امکان را داد که پس از نزدیک به صدسال، در ورق خوردن تقدیر خود نقش و سهمی بگیرند و صدسال تحقیر، نادیده انگاشته شدن، محرومیت، سرکوب و انزوا را تا حدودی پشت سر گذارند. مهم‌ترین گام در این خودآگاهی، وحدت تاریخی آنان در قالب ایجاد حزب وحدت بود.

در چهار دهه پس از جهاد جامعه هزاره رخدادها و تحولات بسیاری تجربه کرده است که این جامعه را پیش از دوره جهاد متمایز نموده است، تحولاتی که در عرصه‌های مختلف زندگی هزاره‌ها قابل مشاهده است. در عرصه سیاسی، هزاره در دوره انقلاب و پس از آن از انفعال به فعالیت و کنشگری رو آورده است. آنان در جهاد سهم گرفتند سپس در برابر گروه‌هایی که سهم مردم هزاره را یا انکار می‌کردند یا منافع و موجودیت مردم را با خطر روبه‌رو کرده بودند، سلاح گرفتند. پس از اجلاس بن به فعالیت‌های کاملاً مبتنی بر دموکراسی و مدنی رو آوردند و هم‌اکنون چندین حزب سیاسی با گرایش‌های مختلف را در کارنامه فعالیت‌های سیاسی خود دارند. در عرصه آموزش، آنها به علت فقدان دسترسی به آموزش مدرن، نظام آموزشی خاص خود یعنی مکاتب و مدارس علمیه را داشتند. در نظام آموزشی سنتی و دینی هزاره‌ها شاهد شخصیت‌های بزرگ و تأثیرگذار بسیاری همچون علامه مدرس افغانی، آیت‌الله محقق خراسانی، آیت‌الله محمداسحاق فیاض، آیت‌الله محقق کابلی، آیت‌الله محمدباقر موحدی نجفی و... بودند. در آموزش مکاتب جدید هم این رشد را می‌توان دید. هزاره‌ها چه در داخل در کنکورها پیشتاز بوده‌اند و کودکان آنها اشتیاق و آفری به آموزش نشان داده‌اند. در خارج هم به‌رغم محدودیت‌های چندین نسل از متخصصین و دانش‌آموختگان پرورش یافته‌اند که عمده دانشگاه‌ها و مؤسسات تحصیلات عالی غیردولتی مرهون همین نسل است.

از سوی دیگر، جامعه سادات هزاره تقریباً در هر روستا و منطقه‌ای کمابیش یافت می‌شوند. پراکندگی سادات در میان هزاره تقریباً یکی از این الگوها را تشکیل می‌دهد: (الف) روستاها و ناوه‌هایی (دره) متشکل از ده تا بیست درصد جمعیت سید که در کنار جمعیت هزاره زندگی می‌کنند و تقریباً عمده آن‌ها به‌لحاظ چهره و ویژگی‌های فرهنگی اختلاط یافته‌اند. به‌لحاظ ترکیب ژنتیکی و ریخت‌شناسی دورگه به حساب می‌آیند و تعصب در میانشان کم است؛ (ب) روستاهایی که جمعیت سادات در میانشان به‌عنوان جمعیت ثابت وجود ندارد، ولی سادات در میان آن‌ها به‌صورت مقطعی و به‌صورت مهاجر و مسافر پیدا می‌شود و روابط خوبی بین این دو گروه وجود دارد؛ (ج) روستاها و مناطقی که جمعیت سادات در آن‌ها جمعیت غالب را تشکیل می‌دهند، مانند منطقه سنگلاخ یا برخی روستاهای یکاولنگ (پولادی ۱۳۸۷، ص ۵۲). در این مناطق نیز گرچه سادات با هزاره‌ها مختلط‌اند و کمتر سید غیردورگه‌ای بتوان یافت، سادات نسبتاً از تعصب بیشتری برخوردارند و شکل ازدواجشان عمدتاً درون‌گروهی است و به ازدواج برون‌گروهی، اگر دختر سید باشد، به دید خوبی نگریسته نمی‌شود و این موضوع سبب تنش‌هایی می‌گردد.

سادات نیز در دوره عبدالرحمن آسیب جدی‌ای دیده‌اند. در واقع در نسل‌کشی هزاره هیچ تمایزی بین سادات و هزاره‌ها وجود نداشت، بلکه حتی می‌توانست بر آن‌ها به نسبت شدیدتر و بیشتر اعمال گردد، زیرا آن‌ها معمولاً در کنار روحانیت تأثیرگذار بوده‌اند و به همراه میرهای هزاره جزو رهبران و نخبگان مردم به حساب می‌آمده‌اند (تیمورخانوف ۱۳۷۲، ص ۵۲). پس از این دوره تا دوره جهاد، سادات به‌علت پیشینه‌شان از لحاظ آموزش و نیز حضور سیاسی در وضع مناسب‌تری بوده‌اند، زیرا جامعه هزاره به‌طور طبیعی برای خوانین، روحانیت و سادات ارج و جایگاه اجتماعی والایی تعریف می‌کردند. علاوه بر این، برای سادات، به‌لحاظ جایگاه مذهبی‌شان، امکان همکاری و یاری‌گرفتن و ارتباط برقرار ساختن با دیگر اقلیت‌های قومی همچون قزلباشان، تاجیک‌های شیعه، بیات‌ها، بلوچ‌ها و پشتون‌های شیعه مهیاتر بود، زیرا این اقلیت‌ها امکان بیشتری در عرصه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و آموزش داشتند و حکومت‌های بعد از عبدالرحمن نسبت به ایشان حساسیت کمتری نشان می‌دادند یا کمتر تعلقات قومی یا مذهبی‌شان شناخته می‌گردید. در نتیجه می‌توان شاهد بود که سادات جزو اقشار

نسبتاً باسواد هزاره حتی در دهه‌های پس از جنگ سه‌ساله (۱۸۹۱-۱۸۹۴) باشند. به‌طور واضحی در این دهه‌ها برخی نخبگان حوزوی بلندآوازه و مؤثر را سادات تشکیل می‌دادند. در این دوره از تاریخ، شاهد ظهور شخصیت‌های مثل آیت‌الله سید علی‌احمد حجت، علامه سید اسماعیل بلخی، آیت‌الله سید محمدحسین مصباح، آیت‌الله سید محمدسرور واعظ بهسودی و برخی شخصیت‌ها و نخبگان حوزوی دیگر در میان سادات هستیم. گرچه هزاره‌ها نیز در این دوره نخبگانی^۳ را تحویل داده‌اند، هم به‌لحاظ تعداد و کمینه و هم به‌لحاظ تأثیرگذاری و پایگاه اجتماعی در میان مردم افغانستان و به‌ویژه در میان هزاره‌ها، سادات نسبتاً پیشتاز بوده‌اند.

در عرصه سیاسی هم گرچه کل جامعه هزاره، چه عام (هزاره) و چه سید، به‌علت سرکوب‌عامدانه از عرصه سیاسی غایب بوده است، اگر سیاست‌ورزی را در یک معنای وسیع، یعنی هرگونه تلاش برای تأثیرگذاری بر سرنوشت و تقدیر مردم حتی از سنخ فعالیت‌هایی همچون، تهییج مردم، سازمان‌دهی مراکز دینی و... بدانیم، سادات به‌علت امکان تحرک اجتماعی بیشتر، ارتباطات با دیگر اقوام، پیشینه نسبتاً شهری و برخورداری از آموزش، عمدتاً ظهور و بروز بیشتری دارند. فعالیت‌های علامه سید اسماعیل بلخی یا بنیان‌گذاری و رهبری شورای اتفاق اسلامی توسط آیت‌الله سید علی بهشتی، به‌عنوان بزرگ‌ترین حزب شیعی قبل از به وجود آمدن احزاب شیعی هشت‌گانه، جزو برجسته‌ترین فعالیت‌های سیاسی گذشته سادات در جامعه هزاره هستند. همه این‌ها حکایتگر حضور نسبتاً پیشتاز^{۳۹۴} و مؤثر سادات در عرصه‌های مختلف بود، که پشتیبانی مؤثر و حداکثری مردم هزاره را به‌دنبال داشت. اما در دوره پس از انقلاب، جامعه سادات نسبت به گذشته خود افول نسبی را تجربه کرده است. برخلاف جامعه هزاره که آغوش خود را به روی تحولات جدید گشوده است و به نظر می‌رود آمادگی بیشتری برای اصلاح و تغییر از خود نشان می‌دهد، قشر سادات نسبتاً محافظه‌کارتر بوده و کمتر خود را با تغییرات وفق داده است.

جامعه سادات هزاره را می‌توان به سه گرایش تقسیم نمود: (۱) گروهی که مباحث قومیتی نسبتاً بی‌تفاوت هستند و همراه با دیگران درگیر زندگی روزمره و عادی خود هستند؛ (۲) گروهی از سادات که خود را عمیقاً در پیوند با هزاره و جزئی از این مردم می‌دانند و در عرصه‌های مختلف منافع و آینده خود را در کنار آن‌ها و با آن‌ها تعریف می‌کنند؛ و (۳) گروهی از سادات که از تعصب قومی

قابل توجهی برخوردار بوده و به عبارتی سیدگرا هستند. این گروه اخیر بر این باورند که جامعه سادات از سوی سیدستیزان هزاره مورد ظلم واقع شده و سادات به عنوان قشری از جامعه هزاره آینده‌ای ندارند. به نظر می‌رسد دسته اخیر ساداتی هستند که در حاشیه قرار دارند یا ممکن است در حاشیه قرار بگیرند، زیرا احساس می‌کنند که کارتی به جز کارت دعوت سادات مستقل ندارند. بنابراین با استفاده از پروژه استقلال‌یابی قوم سادات می‌توانند برای خود جایگاهی تعریف کنند. این گروه بر این باورند که جایگاه سنتی سادات از سوی سیدستیزان هزاره در خطر واقع شده است بنابراین مهم‌ترین راهبرد آن‌ها موارد زیر را تشکیل می‌دهد:

(۱) جدا نمودن سادات از هزاره‌ها به عنوان یک قوم مستقل؛ (۲) تلاش برای ایجاد اتحاد با سادات اهل سنت (به‌رغم عدم علاقه یا علاقه نه‌چندان زیاد سادات اهل سنت به این پروژه) با تأکید بر تعلق قومی-نژادی؛^۳ تعمیق ارتباط با و تأثیرگذاری بر اقلیت‌های قومی شیعه همچون تاجیک‌ها، بیات‌ها، قزلباشان و پشتون‌ها و دیگران و تلاش برای به وجود آوردن یک اتحادیه قومی تأثیرگذار که به احتمال زیاد سادات بتوانند در آن نقش مؤثرتر و رهبری‌کننده را ایفا کنند.

بنابراین به نظر می‌رسد پروژه استقلال‌یابی قوم سادات بیش از آنکه ریشه در واقعیت‌ها یا تنش‌های سادات با هزاره داشته باشد، ریشه در بلندپروازی قشری از نخبگان این جامعه دارد که در حاشیه قرار گرفته و عرصه بر آن‌ها تنگ و ناممکن شده است. به‌زعم آن‌ها برای وارد شدن به بازی قدرتی که از آن بیرون مانده‌اند، می‌بایست در گام اول سادات را از بدنه جامعه هزاره جدا نمود.

(ه) واکنش نسبت به رادیکالیسم هزاره‌گرایان

در پایان بی‌انصافی است اگر به نقش بخشی از جامعه هزاره که کنشگری آن‌ها به تنش بین دو بخش از جامعه هزاره (عام/سید) دامن زد و به‌ضرورت مستقل شدن سادات منجر گردید، اشاره نشود. برخی از روشنفکران و نخبگان هزاره که گرایش‌های غیرمذهبی‌تری دارند، معتقدند که مؤلفه مذهب یکی از بهانه‌هایی بوده است که حکام افغانستان توسط آن جامعه هزاره را سرکوب کرده است. به‌علاوه، این دسته معتقدند که تأکید بر مذهب جامعه هزاره را نه‌تنها در برابر اکثریت پشتون، بلکه در برابر اکثریت اهل سنت، که مرکب از کلیه اقوام (پشتون، تاجیک، ازبک و...) است، قرار می‌دهد. بنابراین هزاره‌ها می‌بایست با تأکید بر پیوندهای قومی و

خونی و عدم تأکید بر مذهب، به دنبال احیای هویت قومی و سپس اتحاد و انسجام قومی با هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلیه و اقوام ترک‌تبار همچون ازبک‌ها، ترکمن‌ها و دیگر ترک‌تباران باشند. این گروه نسبت به سادات تا اندازه‌ی زیادی بدبین و بی‌مهر هستند، زیرا بر این باورند که سادات در کنار روحانیت با تأکید افراطی بر مذهب، مردم را به خطر فرقه‌گرایی مذهبی، نظیر آنچه در کویته پاکستان در سال‌های اخیر رخ داد، مبتلا می‌سازند. علاوه بر این، آنان استدلال می‌کنند سادات آن‌چنان‌که بایسته است در دفاع از منافع هزاره صادق نیستند و به‌عبارتی خود را هزاره نمی‌دانند.

وجود چنین رویکردی در میان برخی از هزاره‌ها به واکنش از سوی سادات جدایی‌خواه منجر شده است و آنان از آن به‌عنوان دستاویزی برای توجیه خواست جدایی‌طلبانه خود بهره می‌برند.

نتیجه‌گیری

در چند دهه‌ی اخیر، هم‌زمان با رخدادهای بسیاری که در حوزه‌ی زیست جمعی مردم افغانستان روی داده است، گاه‌وبیگاه تنش‌ها، اختلافات و جدال‌های (عمدتاً) لفظی بین برخی از سادات هزاره و بعضی از هزاره‌ها رخ داده است که برآیند آن را تا حرکت اخیر سادات یعنی اعتراضات هویت‌خواهی در تابستان سال ۹۷ و ماجرای رسمیت قوم سادات می‌توان دنبال نمود.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که سادات، از محل سکونت اولیه خود در عراق و حجاز به علل مختلفی نظیر فشار، سرکوب و محدودیت‌های بی‌شمار حکومت بنی‌امیه و سپس بنی‌عباس و همچنین انگیزه‌ی تبلیغ مذهب به زیست‌بوم‌های مختلفی مهاجرت کرده‌اند. آنان در بین هر قومی که پذیرفته شده‌اند، در عین حفظ نماد مذهبی و دیگر شاخصه‌های فرهنگی خود، هویت قومی قوم میزبان را نیز احراز نموده‌اند. سادات، به‌لحاظ نحوه‌ی پذیرش و ادغام در اقوام، دیگر یک نمونه‌ی منحصربه‌فرد جامعه‌شناختی هستند. آن‌ها در هر جامعه‌ای به‌رغم حفظ ویژگی متمایزکننده خود، هویت قوم میزبان را نیز پذیرا شده‌اند، به‌طوری‌که در افغانستان تا همین اواخر کلیه‌ی محققان و مورخین، به‌استثنای فیض‌محمد کاتب، هیچ‌گاه از سادات به‌عنوان قومی مستقل نام نبرده‌اند. بنابراین، پروژه‌ی استقلال‌یابی سادات در افغانستان، که برخلاف الگوی تاریخی آنان است، جای تأمل دارد.

برخی بر این اعتقادند که این پدیده بخشی از فرایند قوم‌شناختی-جامعه‌شناختی است که بر اثر تحولات درونی-بیرونی یک گروه جمعیتی پدید می‌آید. تئوریسین‌ها و مدافعان پروژه جدایی‌خواهی قومی معتقدند سادات کلیه ویژگی‌ها و شاخصه‌هایی را که یک گروه جمعیتی برای احراز عنوان قوم مستقل نیازمند آن هستند، دارا می‌باشند. آن‌ها بر این باورند سادات دارای تاریخی طولانی و اثرگذار در افغانستان هستند. به علاوه، آن‌ها استدلال می‌کنند که جمعیت سادات، که شامل سادات اهل سنت هم می‌شود، از بسیاری از اقوامی که در فهرست اقوام و قبایل ذکر شده، بیشتر است. این گروه سیدستیزی هزاره‌گرایان را نیز جزو علل اساسی این ضرورت برمی‌شمارند.

اما بررسی و مطالعه کنش و واکنش‌های صورت گرفته در چهار پنج دهه اخیر و نیز بررسی گذشته، تعاملات و همزیستی سادات و هزاره‌ها گویای این مسئله است که این خواست معلول چند علت و متغیر است.

- کنشگران سیاسی سادات، که قاعدتاً به نمایندگی از هزاره‌ها در مناصب سیاسی راه می‌یابند، در یک بازی که در آن چند طرف ذی‌نفع نقش دارند قرار می‌گیرند. از سویی آنان می‌بایست مدافع و حامی آشکار و سفت‌وسخت هزاره (موکلینشان) باشند، کاری که مساوی با تحمل کردن فشار، حذف و سرکوب است. از دیگر سو، آنان از امکان همکاری با سادات غیرهزاره و نیز طرف‌های غیرهزاره بهره‌مند هستند. بنابراین این شخصیت‌ها معمولاً تلاش می‌کنند با نرمش بیشتری کنشگری کنند؛ به عبارتی تا اندازه‌ای از هویت هزارگی و کنش‌ها و رویکردهای منتسب به آن فاصله بگیرند تا بلکه بتوانند با سهولت بیشتری پیشرفت کنند و بقای سیاسی اجتماعی‌شان را تضمین نمایند. اما همین امر موجب سوءظن به آن‌ها و گفتن این عبارت که اینان جای هزاره‌ها را اشغال کرده‌اند، می‌شود.
- به‌رغم تغییرات بنیادین در حوزه قانون، به‌طور غیررسمی و حتی رسمی نگاه‌های تحقیرآمیز نسبت به هزاره‌ها با شدت و ضعف در عرصه‌های مختلف اعمال می‌شود. این مسئله برخی از نخبگان سادات را با این پرسش مواجه می‌کند که چرا سادات می‌بایست بهای این پیش‌فرض‌ها و سرکوب‌ها را بپردازند. سیدها به‌جای اینکه اقلیتی در میان اقلیت باشند

بهتر است مانند قزلباش‌ها و نورستانی‌ها اقلیتی در سطح ملی باشند. این هم به نفع افغانستان است و هم به نفع اقوام خوب است که هیچ‌کس چوب کس دیگری را نخورد (مصباح‌زاده ۱۳۹۶، ص ۱۴).

- از عوامل دیگر می‌توان، افول نسبی سادات در نقش‌های رهبری‌کننده در حوزه‌های مختلف همچون آموزش، رهبری مذهبی و نیز عرصه رهبری سیاسی اشاره کرد. تا پیش از نیم سده گذشته سادات به‌طور محسوس در جهت‌بخشی زیست جمعی هزاره‌ها حضور داشتند، اما پس از آن می‌توان کاهش نسبی حضور مؤثر سادات را دید که این امر می‌تواند این‌گونه تلقی شود که بودن به‌مثابه بخشی از جامعه هزاره آینده‌ای را برای سادات تضمین نمی‌کند در نتیجه جدایی این دو بخش ضرورت می‌یابد. امروزه بخشی از نخبگان سادات، که در حوزه عمومی و به‌ویژه سیاسی در حاشیه قرار دارند، جدایی‌خواهی قومی را عرصه‌ای می‌بینند که به بلندپروازی‌های آن‌ها امکان بروز می‌دهد. این امر در جایی بیشتر نمود خواهد یافت که حاصل تلاش‌های آنان محسوس باشد. مثلاً اگر سادات هزاره/شیعه موفق شوند سادات اهل سنت را به سمت خود جذب نموده و نقش نژاد را در نظر آنان پراهمیت‌تر نسبت به نقش مذهب نشان دهند یا اینکه بتوانند با استفاده از عنصر مذهبی اقلیت‌های شیعه را حول یک کنفدراسیون قومی شیعی گرد آورند، می‌تواند برای این دسته از نخبگان دستاوردی بزرگ به حساب آید.
- کنشگری بخشی از هزاره‌ها که آشکارا جهت قومی داشت و نسبت به فعالیت‌های برخی از سادات بدبین بوده و معتقدند سادات به اندازه کافی هزاره نیستند یا به اندازه کافی خود را هزاره نمی‌دانند، موجب واکنش آن بخش از نخبگان سادات می‌شود که این رویکرد را مصداقی از ضرورت پروژه جدایی‌طلبی می‌دانند.

سادات هزاره اکنون موفق گردیده‌اند نام سادات را به‌عنوان یک گروه مستقل قومی به ثبت برسانند. تنها گذشت زمان می‌تواند آشکار کند که این تغییر حقوقی تا چه اندازه بر سرنوشت و تقدیر سادات اثر گذارد و موجبات جهش اجتماعی آنان را فراهم نماید.

پی‌نوشت‌ها

۱. از آنجایی که نویسنده درباره پدیده هویت‌خواهی سادات پیش از ثبت رسمی سادات به‌عنوان یک قوم می‌نویسد، جایی که در مورد سادات هزاره‌جات می‌نویسد از عنوان ترکیبی سادات هزاره استفاده می‌کند.
۲. منظور از واژه سیادت که بارها در این مقاله ذکر شده، ویژگی‌هایی است که به‌رغم ممزوج شدن و ادغام سادات در اقوام بومی آن‌ها را از دیگر اعضای قوم متمایز می‌سازد، مثل انتساب خونی‌شان به اهل بیت، رسم حرمت‌گذاری و علقه نوستالژیک سادات به رنگ سبز یا سیاه و...
۳. برای ابهام‌زدایی باید گفت که این نخبگان به‌لحاظ مفهومی به دسته نخبگان سادات و نخبگان هزاره تقسیم‌بندی شده است و گرنه هردوی این دسته نخبگان از بطن یک جامعه با زبان، فرهنگ، مذهب جغرافیا، تاریخ، خاطرات و خون مشترک سر برآورده‌اند.
۴. تأکید بر جمعیت سادات اهل سنت را هم در متون رسمی سادات و هم در سخنان نخبگانی از سادات که با آن‌ها گفت‌وگو شده می‌توان دید. مسئله اینجا جالب می‌شود که این گروه از یک‌سو بر اتحاد قومی-نژادی (به‌رغم عدم توجه سادات اهل سنت بر آن) تأکید می‌کنند که بحثی کاملاً نژادی و سکولار است. از سوی دیگر تأکید زیادی بر عنصر مذهب و شیعه بودن و در نتیجه نزدیکی با اقلیت‌های شیعی دارند که در واقع پتانسیل سادات در این اتحاد همان نماد مذهبی آنان به‌عنوان سید است. حال چگونه این پارادوکس را بتوان حل نمود از مسائلی است که تنها زمان می‌تواند به آن پاسخ دهد. این رویکرد سادات به‌طور غریبی به رویکرد هزاره‌گرایان خواهان اتحاد با هزاره‌های اهل سنت و اسماعیلیه نزدیک است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

منابع

- برتون، رولان (۱۳۹۱). *قوم‌شناسی سیاسی*، ترجمه ناصر فکوهی. تهران: نشر نی.
- پولادی، حسن (۱۳۸۷). *هزاره‌ها*، ترجمه علی عالمی کرمانی. تهران: عرفان.
- جانسون، کریس (۱۳۸۰). *افغانستان: کشوری در تاریکی*، ترجمه نجله خندق. تهران: موسسه فرهنگی انتشاراتی آیه.
- ریتزر، جرج (۱۳۸۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی. تهران: انتشارات علمی.
- تیمورخانوف، ل (۱۳۷۲). *تاریخ ملی هزاره*، ترجمه عزیز طغیان. تهران: اسماعیلیان.
- سجادی، سیدعبدالقیوم (۱۳۸۰). *جامعه‌شناسی سیاسی افغانستان: قوم، مذهب و حکومت*. قم: موسسه بوستان کتاب.
- کاستلز، مانوئل (۱۳۸۵). *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (پایان هزاره)*، ج ۳، ترجمه احد علیقلیان و افشین خاک‌باز. تهران: طرح نو.
- کوردل، کارل و استفان ولف (۱۳۹۳). *منازعات قومی*، ترجمه عبدالله رمضان‌زاده، تهران: نشر فرهنگ‌شناسی با همکاری نشر میزان.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*، با همکاری کارن بردسال، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشر نی.
- قرشی، سیدعلی اکبر (۱۳۷۱). *قاموس قرآن*، ج ۲. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- مصباح‌زاده، سیدمحمدباقر (۱۳۹۶). *سادات: هویت قومی، نماد مذهبی*. مشهد: مرکز پژوهش‌های پیام آفتاب.
- مزاری، عبدالعلی (۱۳۷۳). *احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید)*، تهیه و تنظیم توسط مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، بی‌جا: انتشارات سراج.
- واعظی، حمزه (۱۳۸۱). *افغانستان: سازه‌های ناقص هویت ملی*. تهران: عرفان.
- ویلد، میثابیل (۲۰۱۴). *جنگ و هولوکاست*، ترجمه پرویز دستمالچی، آموزشکده الکترونیکی برای جامعه مدنی ایران توانا.